



داستان‌های دروغگو

فرناندو سورنتینو

مترجم: رضا اسکندری

www.egoon.ir
info@egoon.ir



سه یا چهار خانه آن طرف تر...

سه یا چهار خانه آن طرف تر از خانه‌ی ما یکی از دوستان من زندگی می‌کند. نامش لهلیو گارسیاست. گارسیا فامیلی معمولی است، اما اسم لهلیو خیلی کم پیدا می‌شود. به هر حال، هیچ کس او را لهلیو یا حتی گارسیا صدا نمی‌کند، همه به او دروغگو می‌گویند.

به این دلیل که همیشه دروغ می‌گوید؟ نمی‌دانم. حتی کامل مطمئن نیستم دروغ می‌گوید، اما اطمینانی هم به

راست گفتنش ندارم. چند وقت است او را ندیده‌ام؟ فکر کنم پنج شش سال.

آن روزها، من کامپیوتر نداشتم و تمام کتاب‌هایم را با ماشین تحریری خاکستری‌رنگ، سنگین و دوست‌داشتنی می‌نوشتم.

یک روز عصر، مشغول نوشتن داستانی بودم، این داستانی که مشغول خواندنش هستید نبود، که صدای زنگ در آمد.

فکر کردم یعنی کی مزاحم کارم شده؟ غرغرکنان در را باز کردم. مزاحم کسی نبود جز لهلیو گارسیا یا همان دروغگو.

باید اعتراف کنم لهلیو آدم خیلی خوش‌قیافه‌ای است. با دقت زیادی لباس پوشیده بود، هرچند لباس‌هایش بیشتر حال و هوای لباس فرم دانشجویهای کالج را داشت، کفش‌های راحت قهوه‌ای براق پوشیده بود، شلوار خاکستری، کت بلیزر

آبی تیره، پیراهن آبی کم‌رنگ و کراوات آبی و قرمز و در دست چپش هم یک ساک ورزشی بود.

هنوز خودکارم تو دستم بود.

با انگشت به خودکار من اشاره کرد و با لحنی که بیشتر شبیه سلام و احوال‌پرسی بود پرسید: «همیشه مشغول نوشتن همین چرت و پرت‌هایی؟»

قبل از اینکه فرصت کنم جواب بدهم، دروغگو وارد خانه شده بود، جلوی ماشین تحریرم ایستاده بود و با تمسخر نوشته‌ی ناتمامی را می‌خواند که تو ماشین تحریر جا خوش کرده بود. قیافه‌ی آدم‌های ناراحت را به خودش گرفت و گفت: «بله... همیشه همین‌ها را می‌نویسی.»

این شکل کنایه زدن از آدمی مثل او برمی‌آید. اما می‌دانستم خیلی زود او را خواهم بخشید. تا وقتی جلویش را نگیرید رفتار نامناسب و مغرورانه‌اش را ادامه می‌دهد، اما در کل آدم خوبی است و حس طنز خیلی خوبی دارد.